

مخالفان عزیمت سیدالشهداء به کوفه در آینه آمار و ارقام

محمد محمدی فر^۱، زهرا روح‌اللهی امیری^۲، ابراهیم گودرزی^۳

شناسه دیجیتال (DOI): 10.22034/SKH.2021.5249

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۲/۳۰، تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۳/۲۴

نوع مقاله: ترویجی

چکیده

پس از آنکه سیدالشهداء نامه مسلم بن عقیل مبنی بر مناسب بودن شرایط کوفه را برای سفر به آن شهر دریافت کرد، تصمیم گرفت مکه را ترک گفته و به عراق رود. بالا بودن مجموع آمار مخالفان عزیمت امام به کوفه در منابع شیعی و اهل سنت، قابل تأمل است. درستی یا نادرستی تعداد این مخالفت‌ها و اینکه نوع مخالفت آنان با اصل قیام بوده یا با شیوه قیام، سؤال تحقیق پیش‌رو با روش توصیفی - تحلیلی است. پژوهش حاضر ضمن بهره‌گیری از شواهد و قرائن مختلف تاریخی و شناخت نوع مخالفت‌ها، به بازخوانی اخبار پرداخته و تحذیرکنندگان را در قالب دو گروه ناصحان و مخالفان سیاسی قابل تقسیم‌بندی می‌داند. همچنین، تصحیف و خلط نام افراد با یکدیگر، تکثیر یک سخن و نسبت دادن آن به افراد دیگر، جعل خبر برای زیر سؤال بردن قیام امام و نداشتن خاستگاه معتبر برای بعضی از این مخالفت‌ها را، از جمله عوامل

^۱ - دانشجوی دکتری تاریخ و تمدن دانشگاه معارف اسلامی (نویسنده مسئول)

m.mohammadifar23@yahoo.com

^۲ - استادیار گروه تاریخ دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام z.rooholahiamiri@yahoo.com

^۳ - دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام Ebrahim1192@chmail.ir

افزایش شمار ناصحان و مخالفان می‌داند.

واژگان کلیدی: سیدالشهدا، مخالفان، ناصحان، مکه، کوفه.

مقدمه

با رسیدن نامه یزید بن معاویه به والی مدینه در روزهای پایانی رجب سال ۶۰عق، درباره لزوم اخذ فوری بیعت بدون مسامحه از مخالفان وی، به‌ویژه سیدالشهدا، آن حضرت در حالی که از قبول بیعت امتناع ورزیده بود، شبانه زادگاه خویش را به قصد مکه ترک کرد. (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۲۸) توقف ایشان در مکه چهار ماه و پنج روز به طول انجامید و در روز ترویبه هم‌زمان با آغاز مناسک حج، بنا به دعوت کوفیان، مکه را به قصد کوفه ترک نمود. (بالذری، ۱۴۱۷: ۳/۳۷۱) در این میان، یکی از موضوعات مهم و چالشی تاریخ قیام عاشورا، کثرت مخالفان رفتن سیدالشهدا به عراق است که منابع مختلف عامه و خاصه، اسامی آنان را ثبت و ضبط کرده‌اند. جالب آنکه میان این مخالفان، صحابی و تابعی، پیر و جوان، زن و مرد، آشنا و غریبه، دوست و دشمن به چشم می‌خورد و پاسخ امام نیز نسبت به هر یک از ایشان متفاوت و در برخی موارد، جوابی داده نشده یا اینکه ثبت نشده است. هرچند ممکن است تصور شود که مخالفت با رفتن امام به عراق به معنای مخالفت با اصل حرکت آن حضرت علیه یزید بوده است؛ اما چنین تصویری درست نیست؛ زیرا خواهیم دید که تعداد مخالفان با اصل قیام به تعداد انگشتان یک دست هم نمی‌رسد و بقیه مخالفت‌ها از روی دلسوزی و محبت به امام و در راستای جلوگیری از آسیب‌های احتمالی نسبت به فرزند رسول خدا صورت گرفته، که از این افراد به ناصحان تعبیر می‌شود. چنان‌که پیشنهادات و توصیه‌های ایشان به امام و بیعت برخی از آنان با ابن زبیر و ترجیح او بر یزید به عنوان خلیفه مسلمین، در همین راستا قابل تحلیل است. پس اینکه گفته می‌شود کسی در مکه حرکت امام را تصویب نمی‌کرد (مطهری، ۱۳۸۷: ۱۷/۶۷۶) و همه با آن مخالف بودند، به معنای مخالفت با اصل قیام نیست. چراکه اگر مقصود این باشد سخن دقیقی نیست. در مقابل ناصحان، کسانی هستند که با اصل قیام امام مخالف بوده و حق را برای یزید و حکومت اموی می‌دانند که از آنها به مخالفان سیاسی تعبیر می‌شود. با آنکه تعداد مخالفان اصل قیام، بسیار اندک است، اما رویکرد خاص برخی مورخان نسبت به قیام سیدالشهدا سبب شده تا در گزینش و انعکاس، حجم وسیعی از این مخالفت‌ها را نقل نمایند. (ابن سعد، ۱۴۱۸: ۱۰/۴۴۵؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵:

۲۰۸/۱۴؛ ابن کثیر، بی تا: ۱۶۳/۸). آنان با نوع چینش پی در پی این اخبار در صدد القای این مطلب هستند که صحابه و بزرگان جامعه اسلامی، نه تنها عمل امام را تأیید نمی‌کردند، بلکه به صراحت نسبت به آن هشدار داده و به ابراز مخالفت با آن نیز پرداخته‌اند. حال آنکه این داوری نتیجه همسان‌انگاری مخالفت‌ها و عدم تمایز میان علت مخالفت ناصحان و مخالفان با یکدیگر است. مطالعه اخبار این منابع درباره مخالفت‌ها، به خواننده این‌گونه القا می‌کند، که نتیجه قیام کربلا، چیزی غیر از پیش‌بینی مخالفان رفتن امام به کوفه، نبوده است. این رویکرد تاریخی به وسیله برخی از این گزارش‌ها می‌کوشد با مخدوش دانستن اعتماد امام به نامه‌های کوفیان، اصل قیام را زیر سؤال برده و حرکت آن حضرت به سوی کوفه را متأثر از سخنان ابن زبیر معرفی نماید. بدیهی است که چنین رویکردی جز بیان اشتباه جبران‌نشدنی امام در عدم توجه به ناصحان ناصحان، مطلب دیگری در بر ندارد. باید توجه داشت که بعضی منابع، در نقل تعدادی از این مخالفت‌ها متفردند و چنین مواردی از دو حال خارج نیست؛ یا از نام و نشان این چهره‌ها سوءاستفاده گردیده و چنین مخالفتی از زبان آنان ساخته شده است؛ یا آن‌گونه که برخی (جعفریان، ۱۳۸۶: ۷۶-۷۷) نیز احتمال داده‌اند، حکومت اموی از آنها خواسته تا به ابراز مخالفت با حرکت امام پرداخته و آن حضرت را از رفتن به کوفه منصرف نمایند. چنان‌که یزید در نامه‌ای به ابن عباس از او خواست تا سیدالشهدا را از تصمیم خویش منصرف سازد. (سبط ابن جوزی، ۱۴۱۸: ۲۱۵). نتیجه هر دو احتمال یادشده، نادرست جلوه دادن اصل قیام امام است. در کنار شناخت نوع مخالفت‌ها، بررسی‌ها نشان می‌دهد برخی از این گزارش‌ها ساخته و پرداخته اموی مسلکان و بعضی دیگر، ضعیف و غیرقابل اعتمادند. از طرفی تصحیف و خلط نام افراد با یکدیگر و نیز تکثیر یک سخن و نسبت دادن آن به افراد دیگر، سبب افزایش آمار ناصحان شده است. جستجوها نشان می‌دهد پژوهشی مستقل در این باره سامان نیافته، و نوشتار حاضر در پی انجام این تحقیق تاریخی با شیوه توصیفی-تحلیلی و همچنین استفاده از نمودارهای آماری برای درک بهتر نتایج مقاله است. این مقاله در سه بخش تنظیم شده که در بخش نخست به ناصحان در مدینه و در بخش دوم به ناصحان و مخالفان سیاسی در مکه و در بخش سوم به ناصحان میان راه مکه تا کربلا پرداخته شده است.

بخش اول: مدینه

در این بخش به سخنان کسانی خواهیم پرداخت که در مدینه و پیش از حرکت امام به مکه با

ایشان ملاقات نموده و با آن حضرت درباره نرفتن به کوفه و یا عدم بیعت با یزید سخن گفته‌اند.

۱. ام سلمه

گزارش دیدار و گفتگوی ام سلمه و امام تنها در منابع شیعی قابل رصد است و او ضمن بیان سخن رسول خدا. درباره شهادت سیدالشهداء در عراق، از ایشان می‌خواهد به سوی کوفه نرود، که آن حضرت در جواب وی از حتمی بودن شهادت خود و لزوم رفتن به عراق سخن گفته است. (درباره این ملاقات و جزئیات آن، نک: مسعودی، ۱۳۸۴: ۱۶۵؛ خصیبی، ۱۴۱۹: ۲۰۳؛ ابن عبدالوهاب، بی تا: ۶۹؛ ابن حمزه، ۱۴۱۹: ۳۳۰؛ راوندی، ۱۴۰۹: ۲۵۳/۱) به روشنی معلوم نیست که زمان و مکان این گفتگو و ملاقات در مکه و پیش از عزیمت کاروان حسینی به سوی کوفه یا اینکه در مدینه، و پیش از خروج شبانه از آنجا بوده است. با آنکه محتوای این خبر، در منابع دست اول شیعی ثبت نشده، اما وجود دو خبر از امام باقر و امام صادق در مجامع معتبر حدیثی، شهادی بر قطعی بودن اصل دیدار است. طبق این دو روایت، سیدالشهداء امانات، وصیت‌نامه و ودایع امامت را به ام سلمه سپرده و از او خواسته تا آنها را به امام سجاد تسلیم نماید که پس از بازگشت کاروان اهل بیت از شام به مدینه، این کار انجام پذیرفته است. (کلینی، ۱۳۶۲: ۳۰۴/۱؛ طوسی، ۱۴۱۱: ۱۹۵) این مطلب، بیانگر جایگاه والای ام سلمه در نزد سیدالشهداء و اهل بیت است. بر این اساس، او از ناصحان است؛ زیرا با قیام سیدالشهداء مخالفتی نداشته و خواسته او درباره نرفتن امام به کوفه، به خاطر شفقت فراوان نسبت به فرزند پیامبر بود؛ چنان که در روایتی از امام باقر چنین آمده که ام سلمه، سیدالشهداء را بزرگ کرده بود و برای همین، آن حضرت را از همه کس بیشتر دوست می‌داشت و دلسوز ایشان بود. (ابن حمزه، ۱۴۱۹: ۳۳۰)

۲. عمر اطرف

سید بن طاووس گزارشی به نقل از عمر بن علی معروف به عمر اطرف، نقل کرده که وی پیش از خروج کاروان حسینی از مدینه به ملاقات امام رفته و با بیان این مطلب که از برادرش امام مجتبی شنیده که سیدالشهداء به شهادت خواهد رسید، برادر را در آغوش گرفته و با گریه از علت عدم بیعت می‌پرسد. امام ضمن بیان آگاهی از سرانجام کار خویش، پاسخ می‌دهد که هرگز خواری و پستی را بر خود نپسندیده و نخواهد پذیرفت. (ابن طاووس، ۱۳۴۸: ۲۶-۲۷) پرسش عمر بن علی درباره چرایی عدم بیعت امام با یزید از آن روست که وی، خبر شهادت برادر را شنیده و می‌داند تنها راه دور شدن خطر کشته شدن از آن حضرت، بیعت با یزید است و

چون پیش از آن امام حسن و حتی سیدالشهداء با معاویه بیعت کرده بودند، (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۲۰؛ طوسی، ۱۳۴۸: ۱۱۰) حال از چرایی عدم بیعت سؤال می‌کند. از این رو حتی اگر پرسش او را مساوی با درخواست وی برای بیعت با یزید بدانیم، نمی‌توان او را مخالف قیام برادر دانست. علاوه بر اینکه، سؤال از چرایی عدم بیعت، در مدینه و پیش از رسیدن نامه‌های کوفیان و تصمیم آن حضرت برای رفتن به کوفه انجام گرفته و روشن است که سؤال او، نه از باب مخالفت با قیام، بلکه از روی مهربانی و به جهت خطرات موجود بوده و از ناصحان شمرده می‌شود.

۳. عبدالله بن مطیع

برخی منابع، از دیدار امام با عبدالله بن مطیع پس از ترک مدینه و در مسیر حرکتش به سوی مکه، خبر داده‌اند. او از مقصد امام پرسیده و حضرت از قصد خود برای رفتن به مکه سخن گفته است. سپس عبدالله ضمن طلب خیر از خدا برای آن حضرت، ایشان را از رفتن به کوفه تحذیر کرده و درباره کوفیان هشدار داده است. (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۲۲/۵) طبق برخی گزارش‌ها، امام پاسخ داد: «خدا آنچه را بخواهد، انجام می‌دهد». (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۲۹) دقت در سخنان ثبت شده از ابن مطیع نه تنها مخالفت او با قیام امام بر علیه یزید را نمی‌رساند، بلکه دلالت بر تأیید عدم بیعت و قیام ایشان است؛ چنان‌که به آن حضرت می‌گوید: «به خدا مردم حجاز هیچ‌کس را با تو برابر نمی‌گیرند و مردم از هر طرف سوی تو می‌آیند». توصیه عبدالله به امام این بود که به جای کوفه، مکه و حجاز را پایگاه قیام خود قرار دهد؛ همان‌گونه که بعدها عبدالله بن زبیر چنین کرد. از سویی عملکرد ابن مطیع نیز دلیل خوبی بر ناصح بودن و عدم مخالفتش با اصل قیام امام است. او از ابتدای قیام ابن زبیر و بلکه پیش از آن، همراهش بود و از مقربان و نزدیکانش به حساب می‌آمد؛ تا آنجا که پس از خروج شبانه او از مدینه، هنگامی که ولید بن عتبه دستور بازداشت طرفدارانش را صادر کرد، یکی از دستگیرشدگان عبدالله بن مطیع بود. (بالذری، ۱۴۱۷: ۳۱۵/۵) و سرانجام در رکاب ابن زبیر و به دست حجاج بن یوسف ثقفی کشته شد. (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۹۹۵/۳)

بخش دوم: مکه

در این بخش در دو قسمت به بررسی اخبار ملاقات‌ها، گفتگوها و نامه‌های کسانی پرداخته خواهد شد که در شهر مکه امام را از عزیمت به کوفه منع کرده‌اند.

الف) گفتگوها

در این قسمت به بررسی ملاقات‌ها و گفتگوهای افراد با امام‌ها خواهیم پرداخت.

۱. عبدالله بن عیاش

به گزارش ابن سعد، عبدالله بن عیاش بن ابی ربیع به هنگام بازگشت از عمره، امام را ملاقات کرده و پس از آگاهی از تصمیم امام برای رفتن به کوفه با یادآوری شهادت امیرمؤمنان توسط کوفیان و بی‌وفایی آنان نسبت به امام حسن از آن حضرت می‌خواهد فریب کوفیان را نخورده و به کوفه نرود. (ابن سعد، ۱۴۱۸: ج ۱۰، ص ۴۴۵). با توجه به گزارش طبری (طبری، ۱۳۸۷: ۳۴۳/۵) که همین دیدار را با همان منبع ابن سعد درباره ابن عباس نقل کرده و نیز با جستجوی در منابع و ضبط برخی کتب (ابن کثیر، بی تا: ۱۶۲/۸؛ ذهبی، ۱۴۰۹: ۷/۵) به نظر می‌رسد برخی نسخه‌های کتاب «الطبقات الکبری» عبارت عبدالله بن عباس را به اشتباه عبدالله بن عیاش ثبت کرده‌اند.

۲. عبدالله بن عمر

منابع، گزارش یکسانی از محل دیدار و محتوای گفتگوی عبدالله بن عمر با امام ارایه نکرده‌اند. (ابن سعد، ۱۴۱۸: ۴۴۴/۱۰؛ بلاذری، ۱۴۱۷: ۳۷۴/۳؛ طبری، ۱۳۸۷: ۳۴۳/۵؛ ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۲۴/۵؛ صدوق، ۱۳۷۶: ۱۵۳) البته احتمال می‌رود ملاقات‌های او با امام بیش از یک بار بوده باشد. با آنکه او یکی از کسانی است که با جانشینی و خلافت یزید مخالف بود، (طبری، ۱۳۸۷: ۳۰۴-۳۰۳) اما سرانجام به بیعت با او گردن نهاد. (همان: ۳۴۳). او از امام نیز خواست، همچنان که معاویه را تحمل نمود و با او بیعت کرد، یزید را نیز تحمل کرده و با وی بیعت نماید. (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۲۴/۵) او همچنین از ایشان خواست، از رفتن به کوفه صرف‌نظر کرده و به مدینه برگردد. (همان: ۲۵). جالب آنکه عبدالله با نقل روایتی برای امام درباره اینکه خداوند متعال رسول الله را در انتخاب دنیا و آخرت مخیر کرد و آن حضرت آخرت را برگزید، از آن حضرت می‌خواهد تا ایشان نیز مانند جدش، آخرت را اختیار کند و از سرگذشت پدر و برادرش عبرت گرفته، جماعت مسلمانان را متفرق نسازد. (ابن سعد، ۱۴۱۸: ۴۴۴/۱۰) او با اشاره به اینکه امام پاره تن رسول خدا است، از ایشان می‌خواهد به سوی کوفیان نرود؛ اما آن حضرت، با اشاره به نامه‌های کوفیان، در پاسخ می‌فرماید: «این بیعت آنان و نوشته‌هایشان است». (بلاذری، ۱۴۱۷: ۳۷۴/۳) پس از آن، وی با گریه امام را در آغوش گرفته و با جمله «أستودعک الله من

قتیل» (همان) با آن حضرت خداحافظی می‌کند و و طبق نقل دیگری از آن حضرت خواسته تا پیراهن خود را کنار بزند تا بر جای بوسه‌های پیامبر بوسه بزند. (صدوق، ۱۳۷۶: ۱۵۳) عبدالله از آن روی که بعید است به قتل امام راضی بوده باشد، ناصح بوده و از آن جهت که با اصل قیام و حرکت آن حضرت به لحاظ مبانی فکری، فقهی و عقیدتی موافق نبوده، مخالف سیاسی است.

۳. ابوسعید خُدَری

به گزارش ابن سعد، ابوسعید گوید: «حسینم در رفتن، بر من غلبه کرد. در آن هنگام به او گفتم: از خدا پروا کن و در خانه‌ات بنشین و بر امام خود خروج مکن». (ابن سعد، ۱۴۱۸: ۴۴۵/۱۰) ابن سعد گزارش دیگری از ابوسعید نقل کرده که او به امام گوید: «من خیرخواه و دلسوز شما هستم. چنین شنیده‌ام که کوفیان به شما نامه نوشته‌اند و خواسته‌اند که به سوی آنان بروی. به سوی آنان مرو؛ زیرا من از پدرت شنیدم که در کوفه فرمود: من از آنان (کوفیان) و آنان از من ناراحت و خشمگین هستند. آنها هرگز وفا نمی‌کنند و کسی که از آنها رستگاری بخواهد، تیر بازنده به او می‌رسد. به خدا سوگند، آنها بدون نیت و اراده هستند و تاب شمشیر را ندارند». (ابن سعد، ۱۴۱۸: ۴۳۹/۱۰) برپایه گزارش نخست، ابوسعید مخالف قیام امام و طبق خبر اخیر، او از ناصحان و دلسوزان آن حضرت است و همچون محمد حنفیه، ابن عباس، أم سلمه و دیگران، به خاطر سابقه بد کوفیان، مخالف رفتن امام به کوفه بوده و مخالفتی با اصل قیام نداشته است. جلالت شأن ابوسعید بر کسی پوشیده نیست. او از اصحاب بافضیلت رسول خدا (ابن کثیر، بی‌تا: ۳/۹) و از عالمان و نجیبان (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۶۰۲/۲) و بزرگان انصار به شمار می‌رفته است. (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۱۴۴/۶) چنانکه از روایان حدیث غدیر (طوسی، ۱۴۱۴: ۲۴۷) و در زمره نخستین کسانی است که امر ولایت امیرالمومنین را پذیرفت و در آن ثابت قدم ماند. (صدوق، ۱۳۷۸: ۱۲۶/۲). امام صادق از ابوسعید با بزرگی و تکریم یاد می‌کند؛ (کلینی، ۱۳۶۲: ۱۲۵/۳) چراکه از راه حق منحرف نشد. (طوسی، ۱۳۴۸: ۳۸) با توجه به توصیفات ابوسعید در منابع شیعی، گزارش دوم به واقع نزدیکتر و گزارش نخست، مشکوک و مورد تردید است؛ از این رو او در زمره ناصحان است.

۴. عمر بن عبدالرحمن

هنگامی که امام آماده رفتن به عراق می‌شد، عمر بن عبدالرحمن نزد ایشان رفت و با اشاره به اینکه آن حضرت به شهری می‌رود که کارگزاران و امیرانش در آن حاضر و بیت‌المال را در

اختیار دارند و مردم نیز بنده درهم و دینارند، از نگرانی خود نسبت به کوفیان و خطرات احتمالی برای سیدالشهداء سخن گفت. امام با دعا کردن در حقیقت و اینکه او را خیرخواه می‌داند پاسخ او را داد. امام همچنین فرمود: «...هرچه خدا مقدر فرموده، همان خواهد شد؛ چه به رأی تو عمل کنم یا نکنم». (طبری، ۱۳۸۷: ۳۸۲/۵) سخنان عمر بن عبدالرحمن شباهت زیادی به توصیه‌های ابن عباس دارد. (همان: ۳۸۳-۳۸۴) و نشان از ناصح بودن وی دارد.

۵. جابر بن عبدالله انصاری

از جابر این گونه نقل شده که گفت: «با حسین گفتگو کرده، به او گفتم: از خدا بترس و مردم را مقابل یکدیگر قرار مده. به خدا سوگند، برای این رفتار، شما را نخواهند ستود؛ اما او با من مخالفت کرد». (ابن سعد، ۱۴۱۸: ۴۴۵/۱۰) کارنامه درخشان جابر تا پیش از واقعه کربلا و پس از آن تا هنگام وفاتش، با چنین سخنانی خطاب به سیدالشهداء ناسازگار است. بر شمرده شدن جابر در زمره اهل بیت از زبان رسول خدا. (مفید، ۱۴۱۳: ۲۲۳) و تجلیل امام صادق از وی با جمله «کان رجلاً منقطعاً لیلنا أهل البیت» (طوسی، ۱۳۴۸: ۴۱) و اینکه جابر از کسانی است که دوستی با آنها واجب است، (صدوق، ۱۳۶۲: ۶۰۷/۲) و روایات فراوان دیگر در ستایش او، نشان دهنده معرفت بالای جابر نسبت به اهل بیت است. جابر پس از زیارت امام در روز اربعین، با استناد به حدیثی از رسول خدا، رضایت خود را از عملکرد سیدالشهداء اعلام و خود را در ثواب عمل آن حضرت شریک دانسته است. (خوارزمی، ۱۴۲۳: ۱۹۱/۲؛ طبری، ۱۳۸۳: ۷۴) اگر خبر ابن سعد را بپذیریم، سؤال اینجاست که جابر چگونه برای کار اشتباه آن حضرت ثواب قائل شده و به خاطر رضایت از عملکرد امام و یارانش، خود را مستحق و شریک در اجر عمل ایشان می‌داند؟! گویا اخباری از سوی بدخواهان امام و طرفداران حکومت اموی به صحابه رسول خدا. همچون جابر و ابوسعید نسبت داده شده تا اصل قیام آن حضرت را از زبان افراد شاخص و صحابه جلیل القدر رسول خدا. زیر سؤال برده و مورد انتقاد قرار دهند.

۶. ابوقاد لیثی

ابوقاد گوید: «خبر خارج شدن حسین به من رسید. در مَلَل به او رسیدم. پس به خدا سوگندش دادم تا خارج نشود؛ چراکه قیام او بی‌جا بود و فقط خود را به کشتن می‌داد. پس او گفت: بر نمی‌گردم». (ابن سعد، ۱۴۱۸: ۴۴۵/۱۰) اگرچه در گزارش اشاره نشده که خبر حرکت امام به سوی عراق، در مکه به ابوقاد رسیده یا در مدینه، اما «مَلَل» منزلی از منازل مدینه تا

مکه است (حموی، ۱۹۹۵: ۱۹۴/۵ و ۱۲۱/۱ و ۴۱۳، ۳۳۶، ۳۹۵/۳ و ۴/۴، ۱۵۹، ۱۲۲) و ارتباطی با منازل مکه تا عراق ندارد. با چشم‌پوشی از اشکال یادشده و بر فرض صحت و پذیرش اصل دیدار و گفتگوی ابوواقد با امام، از ظاهر گزارش ابن سعد مخالفت وی با اصل قیام قابل اثبات نیست؛ بلکه علت توصیه او، خطر کشته شدن آن حضرت در این راه است.

۷. عبدالله بن عباس

دو نوع گفتگوی متفاوت از ابن عباس خطاب به امام در منابع قابل رصد است. محتوای برخورد نوع نخست، شامل جملات مشفقانه و از روی دلسوزی و مهربانی ابن عباس خطاب به امام و پاسخ مؤدبانه آن حضرت به اوست. (بالذری، ۱۴۱۷: ۳۷۱/۳؛ دینوری، ۱۳۶۸: ۲۴۴؛ طبری، ۱۳۸۷: ۳۸۳/۵؛ مسعودی، ۱۴۰۹: ج ۳، ص ۵۴؛ ابوالفرج اصفهانی، بی تا: ص ۱۱۰) سخنان ابن عباس در این نوع از گفتگو، شبیه عبارات عمر بن عبدالرحمن است که امام را از کوفیان برحذر می‌دارد؛ با این اضافات که ابتدا از آن حضرت می‌خواهد به یمن رود و پس از عدم قبول پیشنهادش از سوی ایشان خواست تا لااقل اهل بیت خویش را با خود به عراق نبرد که باز هم با توصیه‌اش موافقت نشد. در دیدار نوع دوم، سخنان رد و بدل شده میان ابن عباس و امام تند و غیرمحترمانه است. (ابن سعد، ۱۴۱۷: ۱۰/۴۵۰؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۲۰۸/۱۴؛ مزّی، ۱۴۱۳: ۴۲۰/۶؛ ابن عدیم، ۱۴۲۳: ۱۰۷؛ ذهبی، ۱۴۰۹: ۸/۵؛ ابن کثیر، بی تا: ۱۶۳/۸). گزارشگران این نوع برخورد، ابن سعد و همفکرانش هستند که مانند گزارشاتی از این دست درباره جابر، ابوسعید و محمد حنفیه قابل اعتماد نیست و در راستای خودرأیی امام ساخته و پرداخته شده‌اند.

۸. اوزاعی

وی می‌گوید: «شنیدم حسین قصد رفتن به عراق دارد. پس به مکه رفتم و به او رسیدم. وقتی مرا دید، به من خوشامد گفت و فرمود: «ای اوزاعی خوش آمدی! آمده‌ای مرا از رفتن بازدار، حال آنکه خداوند متعال چیزی غیر از این [شهادت] را [از من] نخواست است. من از امروز تا روز دوشنبه برانگیخته خواهم شد». اوزاعی گوید: «من شب‌ها بیدار بودم و شمارش روزها را نگه داشتم. همان گونه شد که ایشان فرمود». (طبری، ۱۴۱۳: ۱۸۴) اوزاعی فردی ناشناخته است. اینکه او که بوده، در چه شهر یا مکانی زندگی می‌کرده که با شنیدن خبر قصد امام برای رفتن به عراق خود را به مکه رسانده و نزد ایشان رفته، از جمله ابهاماتی است که هرگونه اظهار نظری را در مورد وی با چالش مواجه می‌کند. همچنین از دیگر نکات مبهم این

خبر، برخورد قابل تأمل امام با اوست. بنابر ادعای اوزاعی، امام به گرمی او را پذیرفته و اکرامش کرده و قبل از اینکه وی چیزی بگوید، نیت او را بیان کرده و او را از اصرار بر نیتش منع فرموده و پیشاپیش از شهادت خود خبر داده و حتی اوزاعی را از روز شهادت خویش آگاه نموده است. این گزارش و گزارشی که در پی می‌آید، از منفردات صاحب *دلائل الامامة* و غیر قابل اعتنا و اعتمادند و به نظر ساخته و پرداخته قرون بعد هستند. در هر صورت از ظاهر بیان امام نسبت به اوزاعی روشن می‌شود که او با اصل قیام مخالف نبوده است.

۹. ابومحمد واقدی و زراره بن جلع

دو نفر به نام‌های ابومحمد واقدی و زراره بن جلع سه روز پیش از خروج امام از مکه، آن حضرت را ملاقات کرده و با ایشان درباره اینکه مردم کوفه ضعیف و سست هستند و قلب هایشان با حضرت اما شمشیرهایشان علیه ایشان است، سخن گفته‌اند. در این هنگام، امام با دست خود به آسمان اشاره می‌کند و درهای آسمان گشوده شده و تعداد بی‌شماری از ملائکه که قابل شمارش نبوده‌اند، فرود می‌آیند. در این حال امام خطاب به آن دو می‌فرماید: «هر آینه اگر نزدیکی اشیا به یکدیگر و نابود شدن اجر و پاداش نبود، به وسیله اینان (فرشتگان) با دشمنان می‌جنگیدم. لکن می‌دانم که محل عروج و کشته شدن من و یارانم در آنجاست (کربلا) و غیر از فرزندم علی، هیچ یک نجات نخواهند یافت». درباره خبر یادشده که تنها در دو کتاب طبری شیعی دیده می‌شود (طبری، ۱۴۲۷: ۲۴۲؛ طبری، ۱۴۱۳: ۱۸۲) و سید بن طاووس آن را از او نقل کرده (ابن طاووس، ۱۳۴۸: ۶۲)، چند نکته قابل ذکر است. نخست آنکه این خبر در بیشتر نسخ خطی «الملهوف» یافت نمی‌شود و احتمال اینکه کسی ابتدا این خبر را در حاشیه نسخه‌ای از کتاب سید نگاشته و آنگاه از حاشیه وارد متن اصلی شده باشد، وجود دارد. (صادقی، ۱۳۹۵: ۶۸-۷۱) مهمتر آنکه نام این دو شخصیت، به غیر از این خبر در هیچ گزارش دیگری یافت نمی‌شود؛ چنان که خبری از آنها در منابع و کتب رجالی و تراجم نیز یافت نمی‌شود. (صادقی، ۱۳۹۵: ۶۸-۷۴) چگونه ممکن است امام برای این دو نفر چنین عملی انجام دهد؛ ولی نام و نشان آنها نامعلوم باشد. بی‌شک آنها دارای مقامی والا در نزد آن حضرت بوده‌اند که امام پرده از پیش چشمانشان کنار زده و فرشتگان الهی را به آنان نمایانده است. از ظاهر خبر پیداست که قصد امام محکم ساختن و استواری ایمان آنها بوده است؛ پس آنها می‌بایست به کاروان حسینی پیوسته و در کربلا آن حضرت را یاری می‌دادند؛ وگرنه اثر و فایده این عمل اعجازگونه چه بوده

است؟ اگر آن دو، سیدالشهداء را یاری داده‌اند، پس چرا گمنامند؟ افزون بر آنکه امام می‌توانست این کار یا شبیه آن را برای افرادی چون ابن عباس و ابن حنفیه نیز ترتیب دهد؛ حال آنکه چنین اتفاقی نیفتاد. از این رو، فضل ابومحمد واقدی و زراره بن جلیح بر دیگر نزدیکان و یاران امام روشن نیست. همچنین، سخن این دو نفر به امام، همان سخن فرزددق و پسر است که به زودی خواهد آمد. از طرفی سخنی که از امام(ع) درباره زنده ماندن امام سجاد(ع) در این خبر نقل شده، صحیح نیست؛ چراکه بعد از واقعه عاشورا افراد دیگری غیر از ایشان نیز، زنده ماندند و در خود «الملهوف» نیز به صراحت نام برخی از آنها ذکر شده است. (ابن طاووس، ۱۳۴۸: ۱۴۵؛ یوسفی غروی، ۱۴۱۷: ۳۲-۳۵)

۱۰. محمد بن حنفیه

برپایه خبری شیعی که در برخی نسخ «الملهوف» به چشم می‌خورد، (ن.ک: صادقی، ۱۳۹۵: ۶۸-۷۴) در شب خروج کاروان حسینی از مکه محمد حنفیه نزد برادر رفت و درباره بی‌وفایی کوفیان سخن گفت و از برادر خواست تا در مکه باقی بماند. امام از نگرانی خود نسبت به کشته شدن در حرم امن الهی و شکسته شدن حرمت کعبه سخن گفت و اینکه رسول خدا را در رؤیا دیده و به آن حضرت مأموریت داده تا با اهل بیتش به سوی کوفه رود. (ابن طاووس، ۱۳۴۸: ۶۳-۶۴) در گزارش دیگری که ابن سعد از واقدی نقل کرده، چنین آمده که محمد حنفیه در مکه امام را ملاقات کرد و خطاب به برادر گفت: «امروز نظرم با تو در خروج موافق نیست؛ اما امام نظرش را نپذیرفت. محمد نیز در این هنگام از فرستادن پسرانش به همراه آن حضرت خودداری کرد که امام از عمل او ناراحت شد و فرمود: آیا از فرستادن فرزندان به همراه من در جایی که کشته می‌شوم، جلوگیری می‌کنی؟ محمد در پاسخ گفت: مرا چه حاجتی است از اینکه تو کشته شوی و آنها نیز به همراه تو کشته شوند؛ گرچه مصیبت تو بر ما والاتر و تلخ‌تر از مصیبت آنهاست». (ابن سعد، ۱۴۱۸: ۴۵۱/۱۰) تأمل در متن گزارش «الملهوف» در کنار سخنان محبت‌آمیز محمد حنفیه در دیداری که پیش از خروج کاروان حسینی از مدینه با امام داشت و پاسخ محترمانه آن حضرت به وی، (بالذری، ۱۴۱۷: ۳۱۷/۵؛ طبری، ۱۳۸۷: ۳۴۱/۵-۳۴۲؛ ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۲۱/۵-۲۰؛ مفید، ۱۴۱۳: ۳۴/۲-۳۵) ما را به این نکته رهنمون می‌سازد که نمی‌توان گزارش ابن سعد را به راحتی پذیرفت؛ بلکه باید به دیده تردید به آن نگریست. گویا سازندگان این خبر در صدد نمایش و بیان اختلاف نظر شدید محمد حنفیه، به عنوان پسر دیگر امیرمؤمنان

با سیدالشهداء درباره اصل قیام هستند. چنان که در مورد جابر بن عبدالله، ابوسعید خدری و ابن عباس نیز قضیه همین گونه است و در میان متقدمین ابن سعد در نقل مخالفت این افراد با اصل قیام منفرد است و در قرون بعدی نیز این خبر تنها توسط کسانی نقل شده که رویکردی مانند ابن سعد داشته و همفکر و هم‌مشرک او بوده‌اند. (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۲۱۱/۱۴؛ مزّی، ۱۴۱۳: ۴۲۰/۶؛ ابن عدیم، ۱۴۰۸: ۲۶۱/۶؛ ذهبی، ۱۴۰۹: ۸/۵؛ ابن کثیر، بی تا: ۱۷۸/۸) آنان این گونه متفردات ابن سعد را بدون سنجش با اخبار دیگر مورخان، بازنشر داده و این دسته از گزارشات را پایه تحلیل حادثه عظیم عاشورا قرار داده‌اند. (در این باره ن.ک: ناصری داوودی، ۱۳۸۵: ۴۳-۵۶؛ حسینی، ۱۳۸۸: ۹۵-۱۴۰؛ رنجبر، ۱۳۸۹: ۱۵۰-۱۵۵؛ صحتی سردرودی، ۱۳۸۶: ۴۹-۷۰)

۱۱. عبدالله بن زبیر

برخی گزارش‌ها موهم این مطلب است که ابن زبیر، امام را در رفتن به سوی کوفه تحریک کرده و آن حضرت از سخنان او تاثیر پذیرفته و تشویق به رفتن شده است. (ابن سعد، ۱۴۱۸: ۴۴۶/۱۰) اذعان منابع تاریخی به آرزوی ابن زبیر برای ترک مکه از سوی امام (همان؛ مسعودی، ۱۴۰۹: ۵۶/۳؛ ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۱۰۲/۱۶)، تذکر ابن عباس به امام نسبت به حيله‌گری ابن زبیر (طبری، ۱۳۸۷: ۳۸۴/۵) و کنایه او به ابن زبیر درباره خروج امام از مکه (همان) و جملات ابن زبیر به امام مبنی بر اینکه اگر من نیز در عراق شیعیانی مانند شیعیان تو داشتیم، به آنجا می‌رفتم (همان: ۳۸۳)؛ همگی می‌توانند شواهد این برداشت اشتباه باشند. باید توجه داشت که حتی بدون در نظر گرفتن جنبه‌های اعتقادی امامت آن حضرت، و تنها برپایه شخصیت تاریخی ایشان، باز هم امام به لحاظ سیاسی و تجربه‌های کسب کرده در زمان پدر و برادر خود و با توجه به سن و سالش، فرد ناپخته‌ای نبود که مثل ابن زبیر بتواند فریبش دهد. از همین رو، هنگامی که وی امام را برای رفتن به عراق تشویق نمود، امام به طمع کاری او اشاره کرد و فرمود: هیچ چیز در دنیا نزد وی [ابن زبیر] محبوب‌تر از رفتن من از حجاز به عراق نیست. (همان) او برای اینکه متهم به خشنودی از خروج امام نشود، (بالاذری، ۱۴۱۷: ۳۷۵/۳؛ مسعودی، ۱۴۰۹: ۵۶/۳) به آن حضرت پیشنهاد داد که اگر در مکه بماند، مردم را به دور حضرت گرد خواهد آورد؛ اما این پیشنهاد ظاهرسازی و از روی نفاق بود و از آنجا که امام نیت واقعی او را می‌دانست در پاسخش فرمود: «اگر یک وجب بیرون از مکه کشته شوم، برای من محبوبتر از کشته شدن در مکه است، و اگر دو وجب خارج از مکه کشته شوم، برایم محبوبتر از کشته شدنم در یک وجب آنجاست».

(طبری، ۱۳۸۷: ۳۸۵/۵) همچنین به او فرمود: «دفن شدن در حوالی کوفه را بیشتر از دفن شدن در مکه دوست دارم». (ابن قولویه، ۱۳۵۶: ۷۲-۷۳) امام در سخن دیگری خطاب به ابن زبیر فرمود: «پدرم برایم گفت که قوچی حرمت کعبه را می‌شکند و من دوست ندارم که آن قوچ باشم». (طبری، ۱۳۸۷: ۳۸۴/۵) سخنان یادشده از امام، با ادعای پیش‌گفته مبنی بر اثرپذیری آن حضرت از ابن زبیر ناسازگار است و نشان می‌دهد خروج کاروان حسینی از مکه متأثر از سخنان او نبوده است. از مجموع آنچه میان ابن زبیر و امام گذشته، می‌توان نتیجه گرفت که او از ناصحان نبود؛ چراکه ناصحان بابت خطرات پیش‌رو راضی به خروج امام از مکه نبودند؛ ولی او چنین چیزی را آرزو می‌کرد. از طرفی او از مخالفان اصل قیام هم نبود؛ زیرا مخالفان، با اصل قیام مشکل داشتند، ولی ابن زبیر در حال زمینه‌سازی برای قیام بود و پس از شهادت آن حضرت قیام کرد. شاید ابن زبیر تنها کسی باشد که برای رسیدن به مطامع و منافع شخصی خود، از موافقان رفتن امام به کوفه محسوب می‌شود.

۱۲. ابوبکر بن عبدالرحمن

او برادر عمر بن عبدالرحمن است که پیش‌تر توصیه و پاسخ امام به وی را بیان کردیم. توصیه ابوبکر بن عبدالرحمن نیز شبیه سخنان برادرش درباره خطرات احتمالی و بی‌وفایی کوفیان است؛ چنان‌که پاسخ امام نیز مشابه جواب ایشان به برادرش و تشکر و دعای خیر برای او می‌باشد. (ابن سعد، ۱۴۱۸: ۴۴۷/۱۰) این احتمال وجود دارد که اصل گفتگو، مربوط به یکی از این دو برادر بوده و برخی منابع به اشتباه نام برادر دیگر را ثبت کرده‌اند. شاهد بر این سخن آنکه هیچ منبعی از دیدار و سخن هر دو برادر با امام سخن نگفته‌اند.

۱۳. ابوسلمه بن عبدالرحمن

دیدار، گفتگو و یا نامه‌ای از ابوسلمه در تحذیر امام ثبت نشده است؛ اما ابن سعد از او نقل کرده که بهتر بود حسین مردم عراق را می‌شناخت و به سوی آنان نمی‌رفت؛ ولی ابن زبیر او را بر رفتن تحریک کرد. (همان: ۴۴۶)

۱۴. سعید بن مسیب

ابن سعد از او نیز تنها این جمله را نقل کرده که اگر حسین خروج نکرده بود، برایش بهتر بود. (همان).

ب) نامه‌ها

در این قسمت به نامه‌های ارسال شده در راستای تحذیر امام از رفتن به کوفه خواهیم پرداخت.

۱. عمره، دختر عبدالرحمن بن سعد

او که خواهرزاده عایشه است، نامه‌ای به امام نوشت و از ایشان خواست، اطاعت کرده و با خروجش، جماعت مسلمانان را متفرق نسازد. وی همچنین به آن حضرت هشدار داد که با رفتن به عراق به قتلگاه خویش قدم می‌نهد؛ زیرا از خاله‌اش عایشه به نقل از رسول خدا شنیده که فرمود: «حسین در سرزمین بابل کشته می‌شود». هنگامی که امام نامه عمره را خواند، فرمود: «در این صورت گریزی از رفتن به قتلگاه خود ندارم». (همان)

اینکه عمره کار امام را نادرست انگاشته و قیام ایشان را متفرق ساختن جماعت مسلمانان بداند عجیب نیست؛ زیرا او در خانه عایشه زندگی می‌کرده و راوی اخبار خاله‌اش (ذهبی، ۱۴۰۹: ۴۴۳/۶) و متأثر از او است. در عین حال، پاسخ امام به وی ساختگی به نظر می‌رسد؛ زیرا این جواب بیشتر با منطق جبرگرایی اموی سازگاری دارد که برای توجیه اعمال و جنایات خود به آن تمسک می‌کرده‌اند. این بدین معناست که طبق روایت رسول خدا، امام حسین می‌بایست در کربلا به شهادت می‌رسید. از همین رو، چنین پاسخی از سوی امام که بدون منطق مشخصی تسلیم چنین جبری شده باشد، در شأن ایشان نیست. مگر آنکه مقصود امام از اینکه فرمود: «پس چاره‌ای از رفتن به قتلگاه خود ندارم»، را به معنای صدق سخن رسول خدا و حتمی بودن تحقق چنین خبری تعبیر کرد که در این صورت اشکال پیش‌گفته مرتفع خواهد شد. از طرفی تذکر این نکته لازم است که با وجود اختلافات سیاسی میان عمره و امام، چنان‌که از توصیه‌اش به آن حضرت برای نرفتن به کوفه و نیز استنادش به سخن رسول الله برمی‌آید، او راضی به قتل امام نبوده و از این جهت نمی‌توان او را در ردیف امویانی همچون عمرو بن سعید (حاکم مکه و مدینه) دانست. به عبارت دیگر شخصیت‌هایی مانند عمره و ابن عمر، در عین مخالفت با مشی سیاسی امام، به خلاف عمرو بن سعید نسبت به کشته شدن آن حضرت نگران و به این امر راضی نبوده‌اند.

۲. مسور بن مخرمه

مَسور، نامه‌ای برای امامه نوشت و از ایشان خواست در مکه بماند و فریب دعوت کوفیان و تحریکات ابن زبیر را نخورد. متن نامه او چنین است: «مبادا نامه‌های عراقیان و سخن ابن زبیر - که می‌گویند: به آنان بپیوند که یاوران تواند - تو را بفریبید. مبادا حرم را رها کنی. اگر آنان (کوفیان) به تو نیازمند باشند، شتر می‌تازانند (رنج سفر می‌خرند) و خود را به تو می‌رسانند تا با نیرو و قدرت بیرون روی». امامه در پاسخ به نامه مسور، ضمن آرزوی پاداش خیر برای او، فرمود: «در این باره از خدا طلب خیر می‌کنم». (ابن سعد، ۱۴۱۸: ۴۴۶/۱۰) از پاسخ امامه به نامه مسور پیداست که تصمیم آن حضرت برای خروج از مکه و حرکت به سوی عراق قطعی و غیرقابل بازنگری بوده؛ همچنان که از عبارات مسور نیز تنها تحذیر از کوفیان به چشم می‌خورد؛ به‌ویژه آنکه امامه او را دعا کرده و برایش از خدا طلب پاداش کرده است. پس مسور نیز با اصل قیام امامه مخالفتی نداشته؛ آنچه هست اینکه افرادی چون مسور از نقشه پنهانی ترور امامه در ایام حج بی‌اطلاع بودند.

۳. یزید بن اصم

وی نیز مانند مسور، هنگام حرکت امامه به سمت کوفه به ایشان نامه نوشت و از حضرت خواست، گرفتار فریب کوفیان نشود. متن نامه او چنین است: «اما بعد، پس همانا مردم کوفه، تنها کینه تو را دارند و کسانی هستند که آرام نمی‌گیرند. من، تو را در پناه خدا قرار می‌دهم که با تحریک آنان، فریب بخوری و آب را در سراب بریزی. شکیبیا باش که وعده خدا حق است و تو را به خواری نکشانند. مردم کوفه آنها که یقین ندارند». (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۱۲۷/۶۵) پاسخ امامه به نامه یزید بن اصم ثبت نشده است. اینکه حضرت به گفته‌های وی جواب داده و به دست ما نرسیده یا اصلاً پاسخی نداده، به روشنی معلوم نیست؛ اما از متن نامه او مخالفت با اصل قیام فهمیده نمی‌شود. افزون بر آنکه این خبر تنها در گزارشات ابن عساکر قابل رصد است و در منابع پیش از او یافت نمی‌شود.

۴. احنف بن قیس

احنف از سران قبایل و اشراف بصره بود که امامه برای آنها نامه نوشت و ایشان را به پیروی از خود دعوت کرد. (طبری، ۱۳۸۷: ۳۵۷/۵) احنف در پاسخ دعوت آن حضرت ضمن نامه‌ای، با

نگارش آیه شریفه -فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَا يَسْتَحْفَنُكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ (روم: ۶۰) به طور غیر مستقیم، ایشان را به صبر فراخواند و از کوفیان بدگویی کرد. (بلاذری، ۱۴۱۷: ۳/۳۷۴) پاسخ احنف نیز نه مخالفت با اصل قیام، بلکه تحذیر از کوفیان است.

بخش سوم: مکه تا کربلا

در این بخش به بررسی اخبار مخالفت کسانی خواهیم پرداخت که در یکی از منازل مکه تا کوفه با امام دیدار و گفتگو کرده و یا نامه آنها به دست آن حضرت رسیده و ایشان را از رفتن به عراق برحذر داشته‌اند.

۱. عمرو بن سعید

پس از خشم یزید بر ولید بن عتبه (حاکم مدینه) به خاطر ناتوانی در گرفتن بیعت از امام و عبدالله بن زبیر، حکومت مدینه به عمرو بن سعید بن عاص (حاکم مکه) سپرده شد و او هم‌زمان بر حرمین شریفین حکومت می‌کرد. (طبری، ۱۳۸۷: ۵/۳۴۳) عمرو به شدت با رفتن امام به عراق مخالف بود؛ چراکه به عنوان یک اموی و گماشته یزید بر مکه و مدینه نمی‌توانست دست روی دست نهاده و شاهد حضور و موفقیت احتمالی آن حضرت در کوفه باشد. از این رو با آگاه شدن از خروج کاروان حسینی از مکه، برادرش یحیی را با جمعی از مأموران به تعقیب امام و همراهانش فرستاد و به آنان گفت: «بر هر شتری میان زمین و آسمان سوار شوید و او [سیدالشهداء] را بجوید؟!» (ابن قتیبۀ، ۱۴۱۰: ۶/۲) نیروهای عمرو هنگامی به امام رسیدند که کاروان حسینی هنوز از منطقه حرم خارج نشده بود. یحیی کوشید هم مانع ادامه حرکت کاروان به سمت عراق شود و هم امام و همراهانش را به مکه بازگرداند که رد و بدل شدن ضربات تازیانه میان طرفین (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۴۴)، نشان از احتمال بالای درگیری میان آنان دارد. اخبار موجود درباره قصد یزید برای ترور آن حضرت در موسم حج (یعقوبی، بی‌تا: ۲/۲۴۹) و خروج با عجله ایشان از مکه (مفید، ۱۴۱۳: ۶۷/۲) و اصرار فراوان بر ادامه مسیر و مقاومت در برابر فشار و تهدید یحیی تا سرحد درگیری، همگی نشان می‌دهد که وعده امان و جایزه از جانب عمرو، چیزی جز فریب و دورویی نبوده است. افزون بر آنکه عمرو، بهترین کسی است که می‌توانست نقشه یزید را درباره ترور امام در موسم حج عملی کند. پس به هیچ‌رو نمی‌توان عمرو را در زمره ناصحان و مخالفش را از روی خیرخواهی و دلسوزی دانست؛ بلکه مخالفتش از روی

دشمنی و به لحاظ سیاسی و در راستای نرسیدن امام به عراق ارزیابی می‌شود، تا از این طریق ارتباط کوفیان را با آن حضرت قطع کرده و مانع حضور ایشان در کوفه شود.

۲. عبدالله بن جعفر

پس از خروج کاروان حسینی از مکه، عبدالله نامه‌ای به امام نوشت و آن را به همراه دو فرزند خود، به نام‌های عون و محمد به سوی کاروان حسینی فرستاد و پیغام داد که به زودی خود نیز به ملاقات آن حضرت خواهد شتافت. او در نامه‌اش امام را عَلم هِدایت و امید مؤمنان خطاب کرد و برای جان ایشان اظهار نگرانی نمود و از ایشان خواست تا از ادامه سفر منصرف شود. وی سپس به سراغ عمرو بن سعید رفت و از او خواست تا امان نامه‌ای برای امام بفرستد و عمرو نیز پذیرفت؛ اما آن حضرت پس از دریافت امان نامه و ملاقات با عبدالله درخواست وی و امان عمرو بن سعید را رد کرد و از خواب دیدن جدش و فرمان آن حضرت. به خود با او سخن گفت. (طبری، ۱۳۸۷: ۳۸۷/۵-۳۸۸) پس از آن عبدالله به محمد و عون سفارش نمود تا در تمام مسیر، ملازم آن حضرت باشند و همراه او جهاد کنند. (مفید، ۱۴۱۳: ۶۹/۲) بعدها پس از شهادت امام نیز از اینکه خود نتوانست همراه امام باشد؛ اما دو فرزندش آن امام را یاری دادند، اظهار خشنودی می‌کرد. (همان: ۱۲۴). از این رو، نمی‌توان عبدالله را مخالف اصل قیام دانست و کوشش او برای نرفتن آن حضرت به کوفه در راستای آسیب ندیدن امام و نصیحت است.

۳. عبدالله بن جعدّه

عبدالله بن جعدّه بن هبیره فرزند خواهرزاده امیرمؤمنان است؛ چراکه جعدّه فرزند امهانی دختر ابوطالب است. (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۳۰۸/۱۸) برپایه گزارشی که در *انساب الاشراف* دیده می‌شود، اندکی پس از خروج امام از مکه، عبدالله نامه‌ای به ایشان نوشت و ضمن ابراز نگرانی از خطرات پیش روی آن حضرت در سفر به کوفه، از ایشان خواست بازگردد. نامه او توسط پسرش عون در منزل «ذاتِ عرق» به دست امام رسید؛ ولی آن حضرت پاسخ نامه‌اش را نداد. (بلاذری، ۱۴۱۷: ۳۷۶/۳-۳۷۷) نقل این گزارش از سوی بلاذری تأمل برانگیز است؛ چراکه او در گزارش دیگری بنو جعدّه بن هبیره را مستقر در کوفه دانسته که پس از شهادت امام حسن در منزل سلیمان بن صُرد خزاعی جمع شدند و برای امام حسین نامه نوشته و ضمن تسلیت به آن حضرت، ایشان را به عراق دعوت کردند. (همان: ۳۶۵-۳۶۶). از این گزارش پیداست که عبدالله

بن جعهده سال‌ها پیش از قیام سیدالشهداء ساکن کوفه بوده است. طبق گزارش دیگر، عبدالله بن جعهده به خاطر نزدیکی به امیرالمومنین در قیام و حکومت مختار از مقربان وی به شمار می‌رفته؛ تا آنجا که عمر بن سعد از او خواست تا امان‌نامه‌ای از مختار برایش بگیرد. مختار نیز پذیرفت و به احترام عبدالله، امان‌نامه‌ای برای عمر بن سعد فرستاد. (طبری، ۱۳۸۷: ۶۰/۶؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۲۴۱/۴) ممکن است گفته شود گزارش بلاذری درباره ارسال نامه عبدالله بن جعهده پس از شهادت امام حسن و خروج کاروان حسینی که اولی تشویق سیدالشهداء به قیام و دیگری تحذیر آن حضرت از قیام مربوط به شرایط متفاوت بوده که یکی مناسب برای قیام و دیگری از خطرناک شدن اوضاع متعاقب روی کارآمدن ابن زیاد حکایت دارد. اما چنین توجیهی صحیح نیست؛ زیرا در گزارش بلاذری محل ارسال نامه عبدالله مبنی بر هشدار به امام مکه است، نه کوفه. این بدان معناست که عبدالله در کوفه نبوده تا از تغییر شرایط کوفه و روی کار آمدن و شهادت مسلم بن عقیل مطلع باشد. از طرفی عبدالله از نزدیکان و شیعیان امیرمؤمنان، امام مجتبی و سیدالشهداء بوده و اگر برای انجام حج از کوفه به مکه آمده بود، به امام پیوسته و با ایشان از مکه خارج می‌شد. به نظر می‌رسد نام عون بن عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب در گزارش بلاذری به اشتباه، عون بن عبدالله بن جعهده ضبط گشته و چه بسا اشتباه نسخ سبب چنین خطایی شده باشد.

طبق گزارش الارشاد عون بن عبدالله بن جعفر به همراه برادرش محمد، مأموریت داشت نامه پدر را به امام برساند. (مفید، ۱۴۱۳: ۶۸/۲)

طبری نیز گزارش ارسال نامه عبدالله بن جعفر به امام و ملحق شدن عون و محمد به کاروان حسینی را پس از نقل توقف آن حضرت در منزل «ذات عرق» آورده است (طبری، ۱۳۸۷: ۳۸۷/۵) که می‌توان آن را شاهدهی بر وقوع تصحیف پیش‌گفته دانست. قرینه دیگر آنکه طبق گزارش بلاذری، امام پاسخی به نامه عبدالله بن جعهده نداده، که همین مطلب در مورد نامه عبدالله بن جعفر نیز وجود دارد. (همان) به علاوه، بلاذری در ابتدای این گزارش به جای بیان سند خویش، از واژه «قالوا» بهره گرفته و این بدان معناست که خبر نگاشتن نامه از سوی عبدالله بن جعهده به امام مورد توافق مورخان بوده است؛ حال آنکه چنین مطلبی جز در انسب الاشراف یافت نمی‌شود. (بلاذری، ۱۴۱۷: ۳۷۶/۳) آنچه در منابع فراوان دیده می‌شود، نامه عبدالله بن جعفر به امام است. (نک: ابن سعد، ۱۴۱۸: ۴۴۷/۱۰؛ طبری، ۱۳۸۷: ۳۸۷/۵؛ ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۶۷/۵)

۴. فرزندق بن غالب

به گفته فرزندق، او به همراه مادرش برای انجام فریضه حج از عراق عازم مکه شده بود که در منطقه حرم با کاروان حسینی برخورد نموده و با امامه ملاقات و گفتگو کرده است. در این دیدار، امامه از او پرسید: «از مردمی که پشت سر گذاشتی به ما خبر بده». عرض کرد: «قلب‌های مردم با تو و شمشیرهایشان با بنی‌امیه است و قضا از آسمان نازل می‌شود و خدا هرچه بخواهد، انجام می‌دهد». آن حضرت فرمود: «راست گفتی، کارها همه به دست خداست و او آنچه بخواهد انجام می‌دهد، و هر روز پروردگار ما در کاری است. اگر قضا بر وفق مراد ما نازل گردد، او را بر نعمت- هایش سپاس گزاریم و در ادای شکر از او یاری می‌خواهیم، و اگر قضا بر خلاف خواسته ما رقم بخورد، آن کس که طالب حق باشد و سیرتش تقوا، ستم نکرده است». (طبری، ۱۳۸۷: ۳۸۶/۵) برخی (جمعی از نویسندگان، ۱۴۲۸: ۱۹۰/۳؛ میلانی، ۱۳۹۰: ۱۸۰) بدون توجه به این نکته که پاسخ فرزندق شامل دو قسمت است، جمله «راست گفتی» را به تمام سخن فرزندق برگردانده و نتیجه گرفته‌اند که امامه هر دو بخش جواب را تأیید کرده است؛ اما دقت بیشتر در این عبارت، بیانگر آن است که جمله «راست گفتی»، نه به کل پاسخ؛ بلکه تنها به بخش دوم آن یعنی اشاره فرزندق به بازگشت همه امور به قضا و قدر الهی بازمی‌گردد. این بدان معناست که امامه درباره تحلیل فرزندق از اوضاع عراق سکوت کرده و سخنی در تأیید یا رد آن نفرموده است.

۵. بشر بن غالب

براساس گزارش الفتوح (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۶۹/۵) بشر در منزل «ذات عرق» با امامه دیدار کرد و آن حضرت همان سؤالی را که از فرزندق درباره مردم عراق پرسیده بود، از او نیز پرسید. بشر پاسخ داد: «ای پسر دختر رسول خدا! قلب‌هایی را پشت سر گذاشتم که با تو هستند، و شمشیرهایی که با بنی‌امیه بودند». او سپس درباره معنای آیه ۷۱ سوره اسراء سوال کرد و امامه به او پاسخ گفت. ابن طاووس و ابن نما نیز بی‌آنکه به سؤال قرآنی «بشر» اشاره کنند، این خبر را نقل کرده‌اند. (ابن طاووس، ۱۳۴۸: ۶۹؛ ابن نما، ۱۴۰۶: ۴۲) شیخ صدوق، نیز، هنگام بیان وقایع منزل «تعلبیه» بی‌آنکه اشاره‌ای به پرسش امامه از بشر نماید، تنها به اصل دیدار و سؤال قرآنی او از آن حضرت پرداخته است. (صدوق، ۱۳۷۶: ۱۵۳) در هر حال پاسخ بشر به سوال امامه نیز همچون فرزندق چیزی جز توصیف کوفیان نیست.

۶. عبدالله بن مطیع

در بخش نخست به ملاقات و گفتگوی ابن مطیع با امام و توصیه او به آن حضرت درباره نزدیک نشدن به کوفه سخن گفتیم. برخی مورخان، دیدار دیگری میان عبدالله و امام در یکی از منازل مکه تا عراق گزارش کرده‌اند. (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۴۶؛ طبری، ۱۳۸۷: ۳۹۵/۵) اصل این دو دیدار را می‌توان پذیرفت؛ اما اینکه در ملاقات نخست عبدالله درباره بی‌وفایی مردم کوفه سخن گفته و امام م را از رفتن به کوفه منع کرده باشد، به راحتی پذیرفتنی نیست. لحن خبر و کلمات طرفین حکایت از آن دارد که سخنان عبدالله مربوط به همان دیدار راه کوفه است که گویا چنین ملاقاتی به اشتباه دو بار گزارش شده است. شاهد بر این مطلب آنکه هیچ‌کس، جز عبدالله بن مطیع، درباره رفتن به کوفه تا پیش از رسیدن نامه‌های کوفیان با امام م سخن نگفته است. جملات عبدالله، خطاب به امام م در هر دو ملاقات یکی است. عبدالله در ملاقات دوم به توصیه‌اش به امام م در ملاقات نخست اشاره نمی‌کند. او چنان با امام م سخن می‌گوید که گویی پیش از این، در این باره با آن حضرت گفت‌وگو نکرده است. به نظر می‌رسد، بهتر آن است، که با پذیرش اصل دیدار نخست، سخنان ابن مطیع درباره کوفه و مردم آن را متعلق به دیدار دوم بدانیم. دیدار دوم را فقط طبری و دینوری نقل کرده‌اند و بلاذری با عبارت «یقال» به آن اشاره کرده است. (بلاذری، ۱۴۱۷: ۳۶۷/۳) این مطلب نشان می‌دهد که برخی مورخان مانند ابن سعد و بلاذری، فقط قائل به دیدار نخست میان عبدالله و امام م هستند. نکته آنکه، آن دو، سخنان ابن مطیع در ملاقات دوم را برای ملاقات نخست آورده‌اند. از طرفی ابن سعد، دو گزارش از ملاقات عبدالله با امام م ذکر کرده که در گزارش نخست، سخنی از کوفه و خطرهای آن نیست. در گزارش دوم، اما بخشی از گزارش ابومخنف درباره دیدار عبدالله با امام م در راه کوفه عیناً نقل شده که نشان می‌دهد مربوط به هنگام رفتن آن حضرت به سمت عراق است. شیخ مفید، نیز فقط گزارش دیدار دوم عبدالله با امام م را نقل کرده و درباره ملاقات نخست ساکت است.» (مفید، ۱۴۱۳: ۷۱/۲) به خلاف شیخ مفید و بلاذری، طبری و دینوری، هر دو دیدار را گزارش کرده‌اند. تفاوت گزارش این دو نفر در پاسخ امام م به عبدالله است. طبری پاسخ امام م به هیچ‌یک از دو تحذیر عبدالله را ذکر نکرده است. در مقابل، دینوری پاسخ آن حضرت به هر دو تحذیر را آورده، که گرچه از لحاظ کلمات با هم متفاوت‌اند: «یقضی الله ما احب» و «لن یصیبنا الا ما کتب لنا» اما از نظر معنا یکسان‌اند. همسویی دو جواب، مؤید این مطلب است که امام م فقط در یک دیدار چنین پاسخی به عبدالله داده است.

۷. بحیر بن شداد

بحیر گوید: «حسین^ع در منزل «تعلیه» بر ما گذشت. من به همراه برادرم نزد او رفتیم. ایشان در آن موقع لباس زردرنگی به تن داشت که جیبی در بالای آن بود. برادرم به ایشان عرض کرد: من برای شما نگران هستم؛ اما او با تازیانه‌ای به عقب خورجینش زد و فرمود: این نامه‌های بزرگان شهر [کوفه] است». (ابن سعد، ۱۴۱۸: ۴۵۷/۱۰) کنایه از اینکه به پشتیبانی آنها بدان سو در حرکت است. به نظر می‌رسد بحیر در آن هنگام کودک یا نوجوانی بیش نبوده و برای همین برادرش با امام سخن گفته است. ابراز نگرانی صریح برادر بحیر در این گزارش بیانگر نگرانی و شفقت آنها بر امام است. از ظاهر خبر برمی‌آید که دیدار بحیر و برادرش با امام پیش از رسیدن خبر شهادت مسلم و اطلاع آن حضرت از آشفته شدن اوضاع کوفه بوده است.

۸. عبد الله بن سلیمان اسدی و منذر بن مشمعل اسدی

این دو مرد اسدی که به گفته خودشان پس از اتمام حج، به سرعت به سوی کوفه تاخته‌اند تا از سرانجام کار امام اطلاع یابند، در منزل «زرود» به کاروان حسینی رسیده و با آن حضرت همراه می‌شوند. این دو نفر نخستین کسانی هستند که خبر شهادت مسلم و هانی را توسط یکی از افراد قبیله خود که از کوفه عازم حجاز بود، دریافت کرده و این خبر مهم را به اطلاع امام رساندند. آن دو با اشاره به این که مردی صاحب‌رای، راستگو، بافضیلت و خردمند از قبیله بنی-اسد، خبر شهادت مسلم و هانی را به آنها داده است، امام را سوگند داده و از ایشان خواستند به مسیر خود ادامه ندهد و از همانجا بازگردد؛ زیرا در کوفه یابوری ندارد و چه بسا ممکن است کوفیان علیه آن حضرت برخیزند. امام در پاسخ فرمود: «پس از اینان، زندگی گوارا نیست». آن دو گویند: «پس دانستیم که او مصمم بر رفتن است». (مفید، ۱۴۱۳: ۷۴/۲-۷۵)

۹. عمرو بن لودان

پیرمردی از قبیله بنی‌عکرمه به نام عمرو بن لودان در منزل «بطن عقبة» با امام ملاقات کرده و پس از اطلاع از قصد امام برای رفتن به کوفه، ضمن بیان اینکه ایشان به سوی نیزه‌ها و تیزی شمشیرها می‌رود، آن حضرت را قسم می‌دهد که بازگردد. او در عین حال خطاب به امام می‌گوید: «اگر آنهايي که به سويشان می‌روی، دشواری جنگ را از تو برطرف می‌کردند و زمینه حضورت را فراهم کرده و آنگاه نزد آنها می‌رفتی، نظر خوبی بود؛ اما با چنین وضعیتی این کار را

مکن». امام با بیان اینکه چنین نظری بر ایشان پنهان نبوده، ولی خدا مغلوب فرمان خویش نخواهد شد، از خیرخواهی عمرو قردانی نموده و برایش دعای خیر کرده و به حرکت خود ادامه می‌دهد. (طبری، ۱۳۸۷: ۳۹۹/۵) «بطن عقبه» دو منزل پس از «زباله»، محل رسیدن خبر رسمی شهادت مسلم و دو منزل پیش از ذوحسم محل محاصره شدن کاروان حسینی از سوی سپاه حر است. این بدان معناست که امام از شرایط سخت پیش‌رو بی‌خبر نبوده و چنان‌که از ظاهر گزارش و دعای خیر امام در حق عمرو برمی‌آید، او با اصل قیام مخالفتی نداشته و سخنان وی توصیه‌ای برای تغییر شیوه حرکت آن حضرت است.

۱۰. بعثر فقعیسی

به گزارش بلاذری پیش از آنکه امام به کوفه برسد با شخصی به نام بعثر فقعیسی، برخورد کرده و از او جویای حال کوفیان شده، که وی در پاسخ می‌گوید: «اهل کوفه، اهل نیرنگ هستند». (بلاذری، ۱۴۱۷: ۲۰۴/۱۱) در خبر، نام محل و منزلی که امام با بعثر ملاقات داشته ثبت نشده است؛ اما امام هیچ‌گاه به کوفه نرسید تا از عبارت «پیش از آنکه به کوفه برسد»، استفاده شود. البته می‌توان منظور بلاذری در استفاده از عبارت یادشده را نزدیکی‌های کوفه دانست. ظاهر خبر نشان می‌دهد که گفتگوی بعثر با امام مربوط به پیش از محاصره شدن کاروان حسینی توسط سپاه حر و پس از اطلاع آن حضرت از شهادت مسلم و اوضاع کوفه بوده است. پاسخی از امام در جواب سخن بعثر ثبت نشده است؛ ولی در عین حال روی سخن او همچون ناصحان در مکه، نه در مخالفت با قیام، بلکه در مقام بیان بی‌وفایی کوفیان و خطرات پیش رو است.

نتیجه

در این مقاله تلاش شد گزارش‌های منابع مختلف شیعی و اهل سنت، درباره مخالفت‌ها با عزیمت سیدالشهداء به کوفه بررسی شود. آمار مخالفت‌های ثبت شده در منابع فریقین ۳۲ مورد است که پنج مورد آن منفرات منابع شیعی و ۱۴ مورد، منفرات منابع عامه است که ابن سعد با ثبت ۱۰ مورد منفرد، حائز رتبه نخست است. براساس یافته‌ها نمی‌توان به همه اخبار این باب به گونه یکسان نگریست. نقل فراوان و چینش اخبار مخالفت‌ها با رفتن امام به کوفه، جعل و انتساب کلمات تند منسوب به برخی شخصیت‌های برجسته همچون ابن عباس، محمد حنفیه، ابوسعید خدری و جابر بن عبدالله انصاری خطاب به سیدالشهداء توسط برخی مورخان موهم مخالفت آنان با اصل قیام و نیز تشخیص اشتباه و انتخاب نادرست کوفه از سوی آن حضرت است. این در حالی است که تعداد مخالفتان رفتن امام به کوفه، در منابع عاشورایی بر اساس تصحیف، خلط، جعل، جابجایی مکان و زمان خبرها و نسبت دادن یک خبر به افراد مختلف، فزونی یافته است. همچنین نوع مخالفت‌ها با عزیمت امام به کوفه متفاوت است؛ به گونه‌ای که جز چند مورد، بقیه مخالفت‌ها از روی دلسوزی و نگرانی نسبت به خطرات پیش‌روی آن حضرت بوده است.

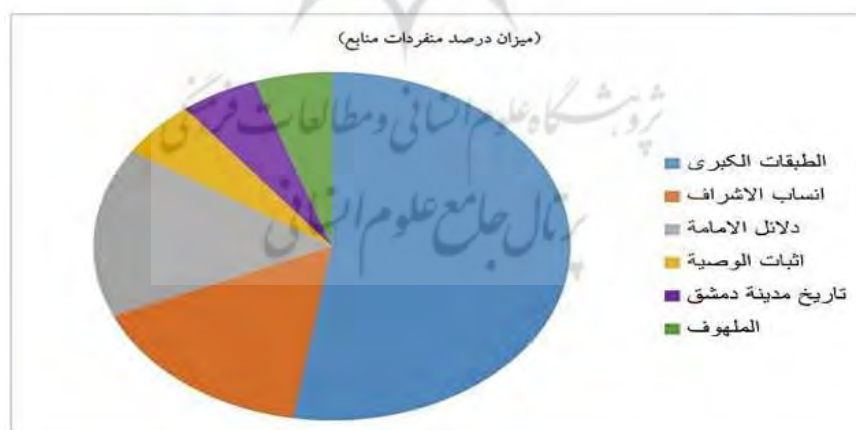
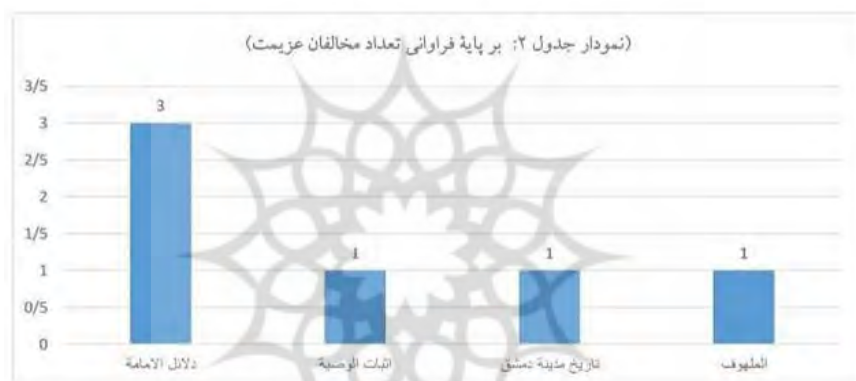
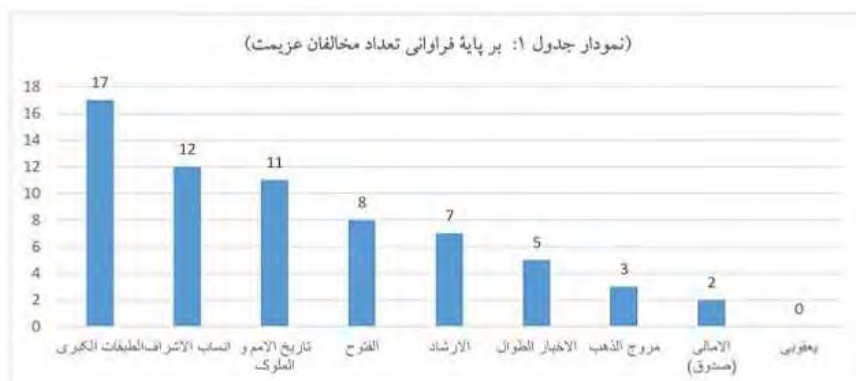
جدول و شکل

(جدول ۱: مخالفان عزیمت در منابع متقدم تا قرن پنجم هجری قمری) مقدرات (سبز) مشترکات (آبی) عدم گزارش (خاکستری)

الطباقات الكبرى	اتساب الاشراف	الاجهار الطوال	تاریخ الیعقوبی و الملوك	تاریخ الامم الفتح	مروج الذهب (اصدوق)	الامالی (اصدوق)	الارشاد
ابوسعید خدری							
ابوقدیس							
عبدالله بن عباس							
عمرو بنت عبدالرحمن							
جلال بن عبدالله							
بهر بن شداد							
ابوسلمة بن عبدالرحمن							
سعید بن مسیب							
محمد بن حنفیه							
مسور بن مخزومه							
ابوبکر بن عبدالرحمن							
بهر قنسی							
عبدالله بن جندب							
احمد بن قیس							
بهر بن غالب							
عبدالله بن مطیع							
عبدالله بن عباس							
عبدالله بن جعفر							
عبدالله بن عمر							
فرزق بن غالب							
عمرو بن سعید							
عمر بن عبدالرحمن							
عبدالله بن زبیر							
عبدالله بن سلیم							
مطری بن مشعل							
عمرو بن لودان							

(جدول ۲: مخالفان عزیمت در منابع متأخر از قرن پنجم تا هفتم هجری قمری)

اثبات الوصیة	تاریخ مدینة دمشق	دلائل الامامة	الملهوف
ام سلمة	یزید بن اسلم	ابو محمد وقتی	عمر بن علی (ع)
		زادارة بن خلج	
		بوزغی	



منابع

قرآن کریم

ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبئه الله (۱۴۰۴)، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی (ره).

ابن اثیر، علی بن محمد (۱۳۸۵ق)، الكامل فی التاريخ، بیروت، دارالصادر.

ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی (۱۴۱۲)، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوك، تحقیق محمد عبد القادر عطا و مصطفى عبد القادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه.

ابن حمزه، عماد الدین طوسی (۱۴۱۹)، الثاقب فی المناقب، قم، انصاریان.

ابن سعد، محمد بن سعد (۱۴۱۸). الطبقات الكبرى، بیروت، دارالکتب العلمیه.

ابن طاووس، علی بن موسی (۱۳۴۸). الملهوف علی قتلی الطفوف، تهران، جهان.

ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله (۱۴۱۲). الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: دارالجيل.

ابن عبدالوهاب، حسین بن عبدالوهاب (بی تا). عیون المعجزات، قم، مکتبه الداوری.

ابن عدیم، عمر بن احمد (۱۴۰۸). بغیة الطلب فی تاریخ الحلب، تحقیق سهیل زکار، دمشق، موسسه البلاغ.

ابن عدیم، عمر بن احمد (۱۴۲۳). ترجمه الامام الحسین، قم، دلیل ما.

ابن عساکر، علی بن حسن (۱۴۱۵). تاریخ مدینه دمشق، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالفکر.

ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم (۱۴۱۰). الإمامة و السياسة، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالاضواء.

ابن قولویه، جعفر بن محمد (۱۳۵۶). کامل الزیارات، نجف، دارالمرتضویه.

ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (بی تا). البدایة و النهایة، بیروت: دارالفکر.

ابن نما، جعفر بن محمد (۱۴۰۶). مثير الاحزان، قم، مدرسه الامام المهدي (عج).

ابن اعثم، احمد بن اعثم (۱۴۱۱). الفتوح، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالاضواء.

اصفهانی، علی بن حسین (بی تا). مقاتل الطالبیین، بیروت، دارالمعرفه.

بالاذری، احمد بن یحیی (۱۴۱۷). انساب الأشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر.

جعفریان، رسول (۱۳۸۶). تأملی در نهضت عاشورا، قم، اعتماد.

جمعی از نویسندگان (۱۴۲۸). مع الרכب الحسینی، قم، تحسین، ج ۳، ص ۱۹۰.
حسینی، عبدالله (۱۳۸۸). معرفی و نقد منابع عاشورا، قم، انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۹۹۵م). معجم البلدان، بیروت، دارالصادر.
خصیبی، حسین بن حمدان (۱۴۱۹). الهدایة الكبرى، بیروت: البلاغ.
خوارزمی، موفق بن احمد (۱۴۲۳). مقتل الحسین، قم، انوار الهدی.
دینوری، ابوحنیفه (۱۳۶۸ش). الاخبار الطوال، قم، منشورات الشریف الرضی.
ذهبی، محمد بن احمد (۱۴۰۹). تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، بیروت، دارالکتب العربی.

راوندی، سعید بن هبة الله (۱۴۰۹). الخرائج و الجرائح، قم، موسسه الامام المهدي (عج).
رنجبر، محسن (۱۳۸۹). جریان شناسی تاریخی قرائت‌ها و رویکردهای عاشورا از صفویه تا مشروطه (با تأکید بر مقاتل)، قم، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی .
سبط بن جوزی، یوسف بن قز اوغلی (۱۴۱۸). تذکره الخواص، قم، منشورات شریف رضی.
صادقی، مصطفی (۱۳۹۵). تصحیح و منبع شناسی کتاب الملهوف سید بن طاووس، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
صحتی سردودی، محمد (۱۳۸۶). تحریف شناسی عاشورا و تاریخ امام حسین، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل.

صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۳۶۲). الخصال، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۳۷۶). الأمالی، تهران، کتابچی.
صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۳۷۸ق). عیون اخبار الرضا، تهران، نشر جهان.
طبری، محمد بن ابوالقاسم (۱۳۸۳ق). بشاره المصطفی لشیعۀ المرتضی، نجف، المكتبة الحیدریه.

طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷ق). تاریخ الامم و الملوک، بیروت، دارالتراث.
طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۳). دلائل الامامة، قم، البعثه.
طبری، محمد بن جریر (۱۴۲۷). نوادر المعجزات، قم، دلیل ما.
طوسی، محمد بن حسن (۱۳۴۸). اختیار معرفه الرجال، مشهد، دانشگاه مشهد.
طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۱). الغیبه، تحقیق عبدالله تهرانی و علی احمد ناصح، قم،

دارالمعارف الاسلامیه.

طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۴). الأمالی، قم، دارالثقافه.

کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۲). الکافی، تهران، اسلامیه.

مزّی، جمال الدین یوسف (۱۴۱۳). تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، تحقیق بشار عواد

معروف، بیروت، مؤسسه الرساله.

مسعودی، علی بن حسین (۱۳۸۴). اثبات الوصیه، قم، انصاریان.

مسعودی، علی بن حسین (۱۴۰۹). مروج الذهب، قم، دارالهجره.

مطهری، مرتضی (۱۳۸۷). مجموعه آثار (حماسه حسینی)، تهران، انتشارات صدرا.

مفید، محمد بن محمد بن نعمان (۱۴۱۳). الاختصاص، تحقیق علی اکبر غفاری و محمود

محرمی زرنندی، قم، کنگره شیخ مفید.

مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳). الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، قم، کنگره شیخ مفید.

میلانی، علی (۱۳۹۰). ناگفته های از حقایق عاشورا، قم، نشر الحقایق.

ناصری داوودی، عبدالمجید (۱۳۸۵). انقلاب کربلا از دیدگاه اهل سنت، قم، انتشارات موسسه

آموزشی و پژوهشی امام خمینی

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (بی تا). تاریخ الیعقوبی، بیروت، دارصادر.

یوسفی غروی، محمد هادی (۱۴۱۷). وقعه الطف، قم، انتشارات جامعه مدرسین.